

نام‌ها، بین سکوت و صدا

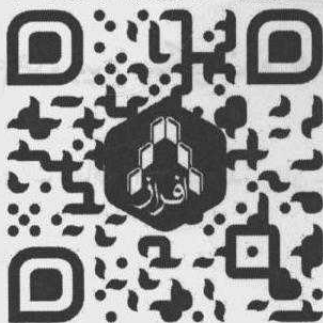
(ادبیات معاصر ایران در گذر زمان - ۴)

جواد مجابی



۱۳۹۷

با اسکن کد QR گزاشی اطلاعات بیشتر و آرایه‌های انتشارات افراز را دریافت کنید.



afrazbook.com

@afrazbook



66977166 - 66401585



ebook.afrazbook.com

سرشناسه	مجبای، جواد، ۱۳۱۸-
عنوان و نام پدیدآور	نام‌ها بین سکوت و صدا/ جواد مجبای.
مشخصات نشر	تهران: افراز، ۱۳۹۷
مشخصات ظاهری	۳۵۰ ص.
فروست	ادبیات ایران در گذر زمان؛ ۳.
شابک	978-964-243-250-9
وضعیت فهرست نویسی	فیبا
موضوع	مجبای، جواد، ۱۳۱۸ -- یادداشتها، طرح‌ها و غیره
موضوع	مقاله‌های فارسی -- قرن ۱۴
رده بندی کنگره	۱۳۸۸ PIR۸۲۰۳/ج۲۲۱۴
رده بندی دیویی	۸۶۴/۶۲
شماره کتابشناسی ملی	۸۷۳۰۶۹۱



انتشارات افراز

دفتر مرکزی و فروش: خیابان دانشگاه، پایین‌تر از جمهوری، کوچه دانا، پلاک ۱۲ | تلفن: ۶۶۹۷۷۱۶۶

مرکز پخش: ۶۶۴۰۱۵۸۵-۶۶۴۸۹۰۹۷

وبسایت و فروشگاه اینترنتی: www.afrazbook.com

E-mail: info@afrazbook.com - ebook.afrazbook.com

نام‌ها، بین سکوت و صدا

(ادبیات معاصر ایران در گذر زمان - ۴)

جواد مجابی

نوبت چاپ: اول/ ۱۳۹۷

طراحی جلد: یاسین محمدی/ آتلیه افراز/ عکس از امید طاری فرد

آرایش صفحات: افسانه حسن‌یگی/ آتلیه افراز

چاپ/ صحافی: دوستان

شمارگان: ۵۰۰ نسخه

قیمت: ۴۲۰۰۰ تومان

تمام حقوق این اثر برای انتشارات افراز محفوظ است.

هیچ بخشی از این کتاب، بدون اجازه‌ی مکتوب ناشر، قابل تکثیر یا تولید مجدد به هیچ شکلی

از جمله چاپ، فتوکپی، انتشار الکترونیک، فیلم، نمایش و صدا نیست.

این اثر تحت پوشش قانون حمایت از حقوق مؤلفان و مصنفان ایران قرار دارد.

فهرست

۹	مقدمه‌ی جا مانده‌ی یادداشت‌های آدم پر مدعا.....
۱۳	پدر بزرگ شاعر من.....
۱۹	بازتاب آن واقعه در یک رمان امروزی.....
۳۵	فضای لذت و ترس در خیال.....
۳۹	سرگذشت پُرتره‌های من.....
۴۷	حضور شعر در غیبت شاعر.....
۵۳	دیداری کوتاه با بامداد تابان.....
۵۹	چهره‌ی دوستانه‌ی استاد ما.....
۶۵	شاعری که عاشق رمان بود.....
۷۵	نیمای جوان.....
۷۷	آه از آن لطف به انواع عتاب آلوده.....
۹۷	خارجی — باغ — لب جوی و کشت.....
۱۰۱	غروب — داخلی — خرابات مغان.....
۱۰۹	این زمان — پرده می افتد همچنان.....
۱۱۱	و آتشی که نمیرد همیشه.....
۱۱۵	شاملو و ملاحظات دیگر.....
۱۲۵	یادداشت‌های بدون تاریخ.....
۱۲۹	پوران فرخزاد، شاعر دلیر.....
۱۳۳	طنز مستور در فصاحت سعدی.....
۱۴۱	بیشتر از شاعر تا شعرش.....
۱۴۵	مراتب «تاریخ انگاری» که همان جعل تاریخ باشد.....
۱۴۹	حقوقی: شاعری بر گذشته از سنت و تجدد.....
۱۵۵	حقوقی: معمار نظم هندسی واژه‌ها.....
۱۶۳	خبر ناگواری از تقی مدرسی شنیدم.....

- نویسنده‌ای، مظهر روشنفکری عصرش ۱۶۵
- او نمی‌توانست بر اوضاع جهان نخندد ۱۷۱
- گذر از آشنائی، غربت، غرابت و حیرانی ۱۹۳
- چراغی از گیلان با روشنائیش بر ایران ۱۹۹
- در عالم رضا ازدهایی است که آن را یقین خوانند ۲۰۱
- جمالزاده آغازگر نه بنیان گذار ۲۱۱
- سهم ادبیات، سهم فرهنگ ملی ۲۱۷
- تو با این زیبایی‌ات، نمی‌میری ۲۱۹
- تازه روی چون بامداد عاشقان ۲۲۱
- چراغ همسایه ما پر نورتر باد ۲۲۳
- نویسنده در یک بازی پایان ناپذیر ۲۲۷
- آن که از دل برف - انبار رنجهایش می‌خندد ۲۲۹
- بانونی، پناه پریشانی‌های ما ۲۳۳
- صلاحی پل میانجی طنز مطبوعاتی و ادبی ۲۴۱
- غزل داستان‌های سال بد ۲۴۵
- آقای اکبر رادی عزیزم! ۲۴۹
- حکیم قزوینی ۲۵۱
- آدمیت به ما «تامل در تاریخ» را آموخت ۲۵۳
- غلامحسین ساعدی به روایت جواد مجابی ۲۵۹
- اسب‌های سرخ در هوای بارانی ۲۹۹
- ایران سرزمین مهر ۳۰۱
- هنرمندی فراتر از خود ۳۰۵
- سقف بلند ساده بسیار نقش ۳۰۷
- اعتمادی و نظر به ریشه‌های آبی ۳۰۹
- نگاهی به تابلوی «استنساخ» صبا ۳۱۳

- ۳۱۷ مواظب تعیض فرهنگی باشیم.
- ۳۲۳ تو در مائی و ما با تو ایم.
- ۳۲۵ یارانم، تنها ثروت من بوده‌اند و حاصل عمر.
- ۳۳۹ چه خوب شد که وزیر نشد.
- ۳۴۳ همچنان صدای میهن ما باش!
- ۳۴۹ آناهیتا! خنیاگر ایران!

مقدمه‌ی جا مانده‌ی یادداشت‌های آدم پر مدعا

جواد مجابی به سال ۴۸ یادداشتی درباره‌ی خود و «کتاب یادداشت‌های آدم پر مدعا» نوشته که به هر دلیل به هنگام چاپ کتاب حذف شده است، این اواخر آن چند ورق را میان مرده ریگ خانه‌ی دوستی قدیمی پیدا کرده و این است: زندگی نامه‌ی جلالت مآب زوبین

اندر حکایت انهدام:

فی الواقع هنوز سی سالش تمام نشده یا لااقل آن موقع که این پراکنده‌ها را می‌نوشت هنوز به مرز سال‌های قطعی انهدام و تباهی نرسیده بود. صد البته که این بحث بیهوده درباره‌ی سن و سال حکمتی دارد. چرا که در سال‌های پیش از سی آدم به دیگران می‌خندد و پس از آن دیگران به آدم.

همشهری «عبید» است و «دخو» و تا حدود کمی «عارف». کم و بیش درسکی خوانده، که نه خود وجداناً بدان می‌نازد و نه کسی را قانوناً یارای آن هست که بدان بتازد. گاهگاه سر کلاس‌های حقوق و اقتصاد و مجسمه سازی و بشریت حاضر می‌شده که از آن مکتب رفتن‌ها طرفی نبسته، جز این که عادت چرت زدن از آن ایام برایش باقی مانده: یک وسیله‌ی دفاعی که آدم را از شر کلام اساتید مصون می‌دارد.

پدر شدنش «عیالوار بودن» را برایش به صورت صفت ثبوتیه در آورده و صفت سلبیه اش کارمندی دولت است که نان شب بیعاری می آورد و خدمتش عین بیگاری است.

اندر شمایل مؤلف:

مؤلف چانه ای بزرگ دارد که همواره سر او را به جانب سینه خم می کند. از این رو تو او را همواره به حال اندیشیدن می یابی، اما اگر او به ناچار سر بلند کند زنهار گول لبان به خنده گشوده او را مخوری که چانه ای بزرگ او در این ماجرا سهمی سهمناک داشته است.

در پس عینک ظاهراً آفتابی و به باطن ذره بینی، دیدگانی پنهان کرده است گستاخ که عیوب مؤلف را هم نادیده می گیرد تا چه رسد به شما.

اندر تألیف کتاب:

کسان بسیاری از مؤلف پرسیده اند که سبب نوشتن این اباطیل چه بوده است؟ اما اگر پرسند فدوی با کمال میل یکی از خاطرات بی مقدارش را پیش از آن که فراموش شود نقل خواهد کرد که:

روزی — دو سه سال پیش — در دهکده ای بیرون دروازه ی رشت (میدانی در قزوین که از آن به رشت می روند) در حالت تعریق، شعرهایی بر دستمال سفره نوشته و در حالت هشیاری آن را به منتقدان هنری باز نموده و آنان علی الاجمال آن را شعر ندانسته اند و او به ناگزیر نام «زوبین» را برای آن ترهات بی ارتباط برگزیده و اول بار در «جهان نو» به چاپ رسانده است که تشویش خلقان را باعث آمده. او در مقولات مختلفه کتابهائی دارد که یا به چاپ نرسیده یا خود به فروش نرفته از این حیث گله ای از ناشران و منتی بر خوانندگان ندارد.

مشخصات فنی:

اولین نفری نیست که کارهای تر و تمیزی صادر می کند و لاجرم آخرین نفر نیز نمی تواند باشد. افتخار این موجود شریف آن که، در رده ی حشرات الارض، دم بر

می‌آورد وهای و هوئی می‌کند. هر جا که دمش را قیچی می‌کنند از جای دیگر «دالی موشی» می‌کند. هنوز آن‌چنان که باید و شاید مشهور نشده و فعلاً چوب شهرت به گمنامی‌اش را می‌خورد. چنان که خود مدعی است ادعائی ندارد گرچه این خود بزرگترین ادعا بوده است.

ادعای او:

«طنز زوینی است که از نزدیکترین فاصله، یعنی از درون ما به سوی ما پرتاب می‌شود.»

و کسی درباره‌ی او نوشته:

«او کمتر حرف می‌زند و بیشتر می‌نویسد. شاید با نوشتن او زندگی حقیقی‌اش را آشکار می‌کند. نخست برای خودش، بعد شاید نوشتن خطابی باشد بی‌مخاطب، به هیچ و پوچ.»

به هر حال او گوشش به حرف هیچکس بدهکار نیست حتی به حرف خودش. طنز او در فاصله‌ی یادداشت‌های روزانه و شعر سرگردان است و از زندگی دورو بر مایه بل رنجمایه دارد. پوزخند مؤدبانه‌اش را گهگاه چون پیپ قدیمی‌اش بر لب دارد. از مردمان زمان گله‌ای ندارد. مردم هم از او گله‌ای ندارند در این تعادل کلی او یک شانس بزرگ دارد: شانس زنده ماندن و با خیال راحت چیز نوشتن. البته فراموش نمی‌کند که جز مردم دیگری هم هستند که قاتل زندگی طبیعی آدم باشند. در خاتمه یادآور می‌شود به خویش:

کتاب مستطاب آفرینش تا ما ورق نمی‌خورد، اصلاً شاید ما ورق افتاده‌ی این کتاب باشیم که توی هوا سرگردان است.